



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۷۶

چون دوم بار آدمی زاده، بزاد

پای خود بر فرقِ علت‌ها نهاد

[انسان دو بار زاییده می‌شود، یک بار از شکمِ مادر و بار دیگر از شکمِ ذهن.] اگر برای بار دوم انسان به صورت هشیاری

حضور از من ذهنی متولد شود، پای خود را بر سبب‌سازی‌های ذهن می‌گذارد؛ یعنی سبب‌سازی ذهن بی‌اعتبار می‌شود.

نکته ۱: اگر ما از ذهن زاییده شویم، بی‌اعتبار کردن سبب‌سازیِ ذهن و پذیرش و توجه به حرف مردم برای ما آسان می‌شود

و متوجه می‌شویم در عالم سبب‌سازی و برای کارهای این‌جهانی خیلی از مردم بهتر از ما سبب‌سازی می‌کنند، بنابراین

برای کارهای این‌جهانی به مشورت با مردم رغبت پیدا می‌کنیم، اما در مورد ارتباطمان با خدا دائماً فضاگشایی می‌کنیم.

نکته ۲: سبب‌سازی براساس فکرهای کهنه و پوسیده است که دیگر کار نمی‌کند. برای همین است که وقتی ما پیر می‌شویم،

جوان‌ها می‌گویند این‌ها فسیل شده‌اند و نمی‌فهمند. اگر ما خلاق بودیم و فکر این لحظه را خلق می‌کردیم، هیچ‌کس به ما

نمی‌توانست بگوید که پیر شده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۱

شمس باشد بر سبب‌ها مُطَّلِع

هم از او حبلِ سبب‌ها مُنْقَطِع

*حبل: ریسمان

وقتی فضای درون گشوده می‌شود و ما به صورت خداوند از مرکزمان طلوع می‌کنیم، از سبب‌سازیِ ذهنی مطلع می‌شویم.

اگر یک ذره بیشتر این خورشید از مرکز ما بالا بیاید، ریسمانِ سبب‌سازی، فکر بعد از فکر، بریده و منقطع می‌شود. در



این صورت به صورت زندگی بیشتر بالا آمده و بهتر می بینیم. [بنابراین ما با فضاگشایی، باطل شمردن سبب سازی ذهن برای رسیدن به خدا و فکر نکردن برحسب هشیاری جسمی، کنار دریای یکتایی رفته و در آن جا ساکن می شویم.]
نکته: اشکال همه ما معتبر شناختن سبب سازی ذهن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۵۲

جهل را بی علتی عالم کند

علم را علت، کژ و ظالم کند

بی مرض بودن یعنی سبب سازی نکردن و فضای گشوده شده، انسان جاهل را خلاق و به زندگی وصل می کند. چون تنها مرض ما سبب سازی ذهن است. اما اگر کسی که عالم و دانشمند است به علت و سبب سازی ذهن بیفتد، کژ و ظالم می شود. [پس شما اگر سواد زیاد کتابی هم دارید باید مراقب باشید که سبب سازی ذهن شما را کژ و ظالم می کند. شما باید فضا را باز کنید ببینید این لحظه فضای گشوده شده چه چیزی را در شما خلق می کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۴

بُعدِ تو مرگی ست با درد و نکال

خاصه بُعدی که بُودِ بَعْدُالْوَصَال

*نکال: عقوبت، کیفر

خداوندا، دوری از تو همیشه با درد و بدبختی و با کیفر همراه است. مخصوصاً دوری و جدایی ای که بعد از وصال صورت گرفته باشد. [ما در الست با خدا یکی بودیم و از آن موقع از او جدا شده ایم.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

*یک بدست: یک وجب

اگر به اندازه یک وجب از مولانا و جمع عاشقان جدا شوی، این را خوب بدان که این مکر شیطان است. [شما وقتی مولانا می خوانید آن را دیگر کنار نگذارید. یک روز هم که کنار می گذارید بدانید که این مکر شیطان است و دارید اتصال را کم می کنید]

«بیت هندسی»

نکته: دیو می خواهد ما را از زندگی و حضور جدا کند و به سبب سازی بیندازد. اگر شما مرتب این ابیات را تکرار می کنید، به کنار دریای خداوند می روید و دائماً دریای او به شما پیغام می دهد، فضاگشا هستید و حالتان خوب است. اگر یک هفته یا ده روز این کار را نکنید می بینید که به سبب سازی می روید؛ چون هنوز من ذهنی وجود دارد. باید صبر کنید تا من ذهنی به طور کامل بیفتد، آن موقع است که دیو دیگر نمی تواند روی شما اثر بگذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳۶

جزو از کل قطع شد، بی کار شد

عضو از تن قطع شد، مُردار شد

[ما در اثر همانندگی و ایجاد من ذهنی از خداوند جدا و بیکار شده ایم،] درست مثل جزوی که اگر از کل قطع شود، بیکار می گردد و یا اگر عضوی از بدن جدا شود، می میرد و دیگر زنده نمی ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳۷

تا نپیوندد به کل بارِ دگر

مُرده باشد، نَبودش از جان خبر

اگر انسان در من ذهنی باقی بماند و با فضاگشایی مکرر، دوباره هشیاران به خداوند نپیوندد، مرده‌ای است که از جان و هشیاری حضور خبر ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳۸

ور بجنبد، نیست آن را خود سَنَد

عضوِ نوُبُریده هم جنبش کند

اگر انسان به‌عنوان من ذهنی بجنبد، فکر کند، عمل کند، دعوا و آشتی، سبب‌سازی، ستیزه و قطب ایجاد کند، این جنبش تکیه‌گاه و اعتباری ندارد، زیرا تکیه‌گاهش خداوند نیست. من ذهنی هم چون از زندگی جدا شده مثل «عضوِ نوُبُریده» است. مثلاً وقتی دُمِ سوسمارهای کوچک بریده می‌شود تکان می‌خورد اما این تکان خوردن عقل و اعتباری ندارد.

نکته: «عضوِ نوُبُریده» مثلاً نوجوان چهارده پانزده‌ساله است که تازه از زندگی جدا شده و برای خودش یک فکری دارد و می‌جنبد ولی چون رفتارش بر حسبِ زندگی نیست، هیچ اعتباری ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش



انسان‌های عاشق وقتی بی‌مراد شدند یعنی اتفاقات مطابق سبب‌سازی و انتظار آن‌ها پیش نرفت، فضا را باز کردند و از خدا، زندگی و قضا که این اتفاق را به وجود آورده باخبر شدند. [وقتی بی‌مراد می‌شوید این راهش نیست که واکنش نشان دهید، به ذهن بروید، به سبب‌سازی بیفتید، خشمگین شوید یا دردهای دیگری ایجاد کنید].

«بیت هندسی»

نکته: ما خودمان را براساس سبب‌سازی ذهن تصمیم‌گیرنده می‌دانیم؛ بنابراین خداوند فقط با بی‌مراد کردن ما به لحاظ ذهنی به ما اطلاع‌رسانی و خبررسانی می‌کند و راه دیگری ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشَتْ

*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

اگر بی‌مرادی و چیز ناخوشایند را بپذیری راهنمای تو به بهشت می‌شود. ای انسان که سرشتت خوب و از جنس الست هستی، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در ناملایمات و سختی‌ها پیچیده شده است و دوزخ در شهوات.» [اگر چیز ناخوشایند که براساس دیدن برحسب من‌ذهنی و مرکزیت آن ایجاد می‌شود سبب واکنش در تو شود، یعنی دنبال شهوت جسم هستی. سبب‌سازی هر لحظه برحسب شهوت جسم است و عمده هدف آن زیاد کردن این جسم‌هاست. شهوت و جاذبه این همانیدگی‌ها تو را گرفته و دچار حرص آن شده‌ای. این تجربه جهنم است و فضاگشایی در اثر بی‌مرادی تجربه بهشت است.]

«بیت هندسی»

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۸

که مرادات همه اشکسته‌پاست

پس کسی باشد که کام او رواست؟

زیرا مرادات و خواسته‌هایت در من ذهنی همگی شکسته‌پا هستند، یعنی یا به آن مراد ذهنی نمی‌رسی و یا اگر هم بررسی به‌درد نمی‌خورد. حال آیا کسی در این جهان هست که بخواهد از جسم‌ها کام بگیرد و کامروا شده باشد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۹

پس شدند اشکسته‌اش آن صادقان

لیک کو خود آن شکستِ عاشقان؟

انسان‌های صادق که هنوز من ذهنی دارند نیز [وقتی سخن بزرگان را می‌شنوند آن را می‌پذیرند.] بنابراین شکسته شده، فضا را باز می‌کنند، اما پذیرش ذهنی آن‌ها با پذیرش عاشقان فرق دارد. زیرا عاشقان وقتی می‌شکنند با زندگی یکی می‌شوند و حقیقتاً مرکزشان را عدم می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار

عاشقان، اشکسته با صد اختیار

عاقلان از روی ناچاری شکسته می‌شوند و می‌گویند طبق آموزش مولانا چاره دیگری ندارم. ولی احتمالاً مرکزشان عدم نمی‌شود. اما عاشقان حقیقتاً فضا را باز می‌کنند و درحالی‌که صدجور اختیار دارند مرکز را عدم می‌کنند و انتخاب زندگی، انتخاب آن‌هاست.

نکته: اشکالی ندارد اگر ما عاقل باشیم و بفهمیم که فضاگشایی ما ذهنی‌ست. ولی سعیمان را می‌کنیم، دروغ نمی‌گوییم و صداقت داریم. اما صداقت و دروغ نگفتن هنوز عاشقی نیست. ما می‌گوییم منظورمان زنده شدن به زندگی‌ست، ممکن است درست بگوییم و صادق باشیم اما فعلاً نمی‌توانیم زنده شویم و باید صبر کنیم.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

عاقلاش بندگانِ بندی‌اند

عاشقانش شِگری و قندی‌اند

عاقلان، کسانی که در ذهن هستند، عقل من‌ذهنی و سبب‌سازی را کاملاً رها نمی‌کنند بلکه به زور، با استدلال و تنبیه و از روی ناچاری فضاگشایی می‌کنند. اما عاشقانش، انسان‌های فضاگشا، دائماً شیرینی زندگی، شادی بی‌سبب و خرد زندگی را می‌چشند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

اَتْتِيَا كَرَهَا مَهَارِ عَاقِلَانِ

اَتْتِيَا طَوْعًا بَهَارِ بِي دِلَانِ

از روی کراهت، بی میلی و به زور بیاید، مهار و افسار عاقلان است، اما اگر از روی اطاعت، فضاگشایی، رضا و خرسندی بیاید، بهار عاشقان و بیدلان است. [بنابراین شما باید از روی میل و هوشمندی فضا را باز و مرکزتان را عدم کنید، از سبب‌سازی دست بردارید و منتظر نباشید که زندگی با زور و کتک و اتفاقات بد شما را بیاورد.]

«بیت هندسی»

قرآن کریم، سورهٔ فصلت (۴۱)، آیه ۱۱

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.»

«سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید. گفتند: فرمانبردار آمدیم.»

از ده، دوازده سالگی به بعد خداوند شروع می‌کند از دود یعنی همانیدگی‌های ما، آسمان را بیرون بیاورد و به آسمان ما که خودش است و به زمین ما که من ذهنی است، می‌گوید، چه بخواهید و چه نخواهید بیاید، حال بعضی از ما می‌گوییم با رضا و خرسندی فرمانبردار هستیم و بعضی از ما نمی‌آییم و کتک، اتفاقات بد، پژمردگی، افسردگی و درد زیاد لازم داریم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۸۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۸ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود در افتتان

استعانت جوید او زین انسیان

*افتتان: گمراه کردن

*استعانت: یاری خواستن

*انسیان: آدمیان

اگر دیو در ایجاد فتنه و گمراه کردن کسی عاجز شود، از آدمیان دیگر یاری می‌خواهد. [یعنی اگر شما شدیداً روی خودتان کار کنید، هر روز و هر ساعت حواستان به خودتان باشد، مطمئن باشید دیو کسانی را برای گمراهی و فتنه‌انگیزی در زندگی شما به سراغتان می‌فرستد. آن‌ها انسان‌هایی هستند که من‌ذهنی و درد دارند.]

«بیت هندسی»

نکته: مهم‌ترین مانع در زندگی ما، انسان‌های دیگر هستند که دیو آن‌ها را سر راه ما قرار می‌دهد. البته این به این معنی نیست که ما با انسان‌ها معاشرت نکنیم، بلکه باید بدانیم اگر به صورت جدی روی خودمان کار می‌کنیم این راه سرراست نیست و نیروی همانندگی جهان که تا حالا در خدمتش بودیم، جلو ما را خواهد گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

که شما یارید با ما، یاری‌ای

جانب ما یید جانب‌داری‌ای



[دیو به انسیان می گوید] که شما یار و جانب ما هستید، ما را یاری و از ما جانبداری کنید. [مگر من ذهنی ندارید؟ مگر عامل من نیستید؟ مگر برای من کار نمی کنید؟ پس یاری کنید، سراغ این شخص بروید و نگذارید به حضور و به خدا زنده شود. به عنوان همسر، دوست و یا رفیقش به او بگویید این کارهایی که می کند بیهوده، گزافه و دروغ است و نگذارید روی خودش کار کند.]

«بیت هندسی»

نکته: حالا اگر شما خام شوید و سراغ مردم بروید و به آن ها بگویید بیایند به حضور زنده شوند، خودتان را در آن جایی انداخته اید که حتماً گمراه خواهید شد، یعنی حتماً کار روی خود را کنار خواهید گذاشت. باید مواظب باشید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

قُلْ أَعُوذُ بِكَ يَا كَافِرٌ كَاكِبٌ

هین ز نَفَاثَاتِ افغان وَزْ عَقْدُ

*قُلْ: بگو

*أَعُوذُ: پناه می برم

*نَفَاثَاتِ: بسیاردمنده

*عَقْدُ: جمع عقده، گره ها

[دیو و من های ذهنی نمی خواهند بگذارند روی خودت کار کنی و به حضور زنده شوی،] بنابراین باید آیه های پناه بردن به خدا از جمله «قُلْ أَعُوذُ» را بخوانی، به خدا پناه ببری و بگویی ای خداوند یگانه، به فریادم رس، من از دستِ دمندهگان، من های ذهنی و گره های درد و همانیدگی خودم به تو پناه می برم. [توجه کنید اگر گره همانیدگی در مرکز شما باشد



من های ذهنی مرتب به آن می دمند، شما را از طریق ارتعاش بدون این که حرفی بزنند تحریک می کنند و شما برحسب آن ها فکر و عمل می کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۳

می دمند اندر گره آن ساحرات

الغیث المستغاث از برد و مات

*الغیث: کمک، یاری، فریادرسی

*المستغاث: فریادرس، کسی که به فریاد درماندگان رسد.

آن زنان جادوگر که نماد من ذهنی به صورت فردی و جمعی هستند، در گره های همانیدگی و درد افسون می دمند. ای خداوند فریادرس، به فریادم برس که دنیا با فرستادن چیزهای ذهنی به مرکز مات در حال مات کردن و بردن از من است.

نکته ۱: زندگی وقتی می تواند به فریاد ما برسد و به ما کمک کند که ما مرتب فضاگشایی کنیم و نگذاریم چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزمان بیاید ولی اگر در سبب سازی من ذهنی باشیم و فضاگشایی نکنیم مات جهان می شویم.

نکته ۲: اگر شما بتوانید فضا را باز کنید، آسمان را از دودهای همانیدگی بیرون بکشید، به بی نهایت خداوند زنده شوید و به شادی بی سبب و صنع دست پیدا کنید، شما از دیو و از جهان برده اید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۴

لیک برخوان از زبان فعل نیز

که زبان قول سست است ای عزیز

ای عزیز من، به این سوره عمل کن. فقط به سبب سازی در ذهن مشغول نباش، عملاً فضاگشایی کن و به اصلاح خودت پرداز و بدان که زبان ذهن و حرف زدن سست و به درد نخور است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو بانگت برزند اندر نهاد

همین که تو تمام هم و غم خود را برای فضاگشایی بگذاری و جد و جهد زیاد کنی، دیو از طریق من ذهنی‌ات در نهاد تو بانگ می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

*غوی: گمراه

من ذهنی بانگ می‌زند که ای گمراه، به‌سوی فضای یکتایی نرو و فضاگشایی نکن، بترس که اگر از ذهن خارج شوی، دچار درد و فقر خواهی شد و همه‌چیز از دستت خواهد رفت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

من ذهنی می‌گوید اگر برحسب همانیدگی‌ها فکر نکنی، در این صورت بینوا می‌شوی، دوستانت می‌روند، از آن‌ها جدا می‌شوی. در نتیجه خوار و ذلیل گشته و دچار پشیمانی می‌شوی.



نکته: همین که شما روی خودتان کار کنید، من ذهنی از درون شما را می ترساند و می گوید تنها می مانید. ابیاتی که می خوانیم برای این است که شما گدای محبت نباشید. نگوئید حتماً باید یک دوستی داشته باشیم، ولو من ذهنی داشته باشم، به من درد بدهد و من ذهنی مرا تحریک کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو ز بیم بانگِ آن دیو لعین

واگریزی در ضلالت از یقین

* ضلالت: گمراهی

تو از ترس فریاد شیطان لعنت شده، دوباره به گمراهی ذهن می گریزی، فضا را می بندی، منقبض می شوی و از فضای یقین گشوده شده دست برمی داری.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۸

صحبتت چون هست زَرّ دهدهی

پیش خاین چون امانت می نهی؟

* زَرّ دهدهی: طلای خالص

* خاین: خیانت کار

[ای انسان] چون مصاحبت و همنشینی تو مانند طلای خالص است، یعنی بسیار مهم است که چه کسی را همنشین خود انتخاب می کنی، پس قدر آن را بدان و آن را نزد من ذهنی خود و من ذهنی دیگران امانت نگذار.



نکته: باید با خود بگوییم که من زندگی‌ام را دست من ذهنی‌ام نمی‌سپارم که هر جوری می‌خواهد فکر و عمل کند. نباید فکر کنیم که اگر این من ذهنی نباشد و من از جنس آن بیرون بیایم، دوست‌هایی را که از طریق من ذهنی به دست آورده‌ام و از آن جنس هستند، از دست می‌دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۹

خوی با او کن کامانت‌های تو

ایمن آید از اُفول و از عُتو

*عُتو: مخففِ عَتُو به معنی تعدی و تجاوز

ای انسان با کسی خو کن که امانت‌های تو که زندگی، شادی، خلاقیت، حس امنیت، خرد، قدرت، عقل و برکات زندگی توست از تجاوز، نقصان و پایین رفتن سالم بماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۰

خوی با او کن که خو را آفرید

خوی‌های انبیا را پرورید

برو و از طریق فضاگشایی و نیاوردن ذهن به مرکزت، با خداوندی دوست شو که دوستی و عادت وصل شدن به زندگی و زنده شدن به هشیاری حضور را آفرید و پیامبران و انبیا را هم با همین عادت و خصلت تربیت کرد.

نکته: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا ما می‌خواهیم با من‌های ذهنی دوست شویم یا فضا را باز کنیم و با خود زندگی دوست و قرین شویم؟



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۹۹

قعر چه بگزید هر که عاقل است

زان که در خلوت، صفاهای دل است

هر کس که خردمند باشد، ته چاه را به دوستی من‌های ذهنی ترجیح می‌دهد، چراکه در خلوت و تنهایی، صفای دل به دست می‌آید و دل خالص می‌شود.

نکته: بعضی وقت‌ها تنهایی بهتر از دوستان من‌ذهنی است. دوستان ما اگر عشقی باشند به ما کمک می‌کنند و اگر من‌ذهنی داشته باشند به ما ضربه خواهند زد. حال باید در خود بازبینی کنیم و ببینیم آیا ما می‌خواهیم تنها باشیم، فضا را باز کنیم و روی خودمان کار کنیم؟ یا نه می‌خواهیم با من‌های ذهنی رفیق شویم، من‌ذهنی‌مان را تقویت کنیم و آن صفای دل، خلوص هشیاری و آزادی از ذهن را از دست بدهیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com